عدم انعکاس واژه‌ی قلب در فلسفه

شاگرد: در بیان کلاسیک قلب را به چه چیزی ترجمه می کنند؟

استاد: منظورتان ترجمه‌ی فارسی آن است؟

شاگرد: خیر؛ در بیان کلاسیک چه می‌گویند؟

شاگرد 2: کدام مرتبه از روح و نفس است؟

استاد: منظورتان فقه است؟ یعنی وقتی می‌خواهند داعی در نیت را بگویند؟

شاگرد: خیر؛ در فلسفه و عرفان.

استاد: من نمی‌دانم باید از متخصصین بپرسید. تعیین جای برخی از چیزها مهم است. نمی‌دانم از اول تا آخر نهایه کلمه‌ی «قلب» آمده است یا نه. در بعضی از کتاب‌ها که روح و قلب می‌گویند، جای آن شانوار است. مرحوم صدوق، در خصال در باب هفتگانه دارند؛ در باب «الذکر مقسوم علی سبعة أعضاء»[1] قلب را می‌آورند و در کنارش روح را هم می‌آورند. ولی مستند ///به معصوم نیست. از روایاتهای خصال که به غیر معصوم می‌رسد، همین روایت است. حالا آنها چطور معنا می‌کنند، باید از آنها پرسید.

شاگرد: در این بحث‌ها، تعبیر قلب نیست.

استاد: آنها می‌گویند قلب، مخزن ادراک است. محور ادراک است. جوهره‌ی روح است. اما به‌عنوان یک بحث فلسفی یادم نمی‌آید. کسانی که کار کرده‌اند و تدریس دارند، اگر یادتان هست قلب را ذکر کرده‌اند، بفرمایید. وقتی آنها می‌گویند: نفس مجرد است، یعنی دیگر بدن و نفس مجرد است. فوقش می‌گویند مرتبه‌ی تجرد برزخی و بدن مثالی. به‌صورت کلاسیک همین سه تا است.

شاگرد: در کلام عرفا، بیانی هست.

استاد: آنها هفت تا درست می‌کنند؛ اخفی و خفی و ... .

شاگرد: آنها روح را به اخفی و خفی تقسیم می‌کنند. اصلش این است که می‌گویند: نفس پایین‌ترین مرتبه‌ی باطنی است. قلب وسط است و روح بالاتر است. اینها را به سه مرحله در قرآن تطبیق می‌کنند. می‌گویند: صدر و قلب و فواد. مرتبه‌ی پایینی باطنی انسان، صدر است، مرتبه‌ی وسط، قلب است و مرتبه‌ی بالا، فواد است.

استاد: اینها ذوقیات است. یعنی کلاسیک نیست. اینها تطبیقات ذوقی است و لذا در آنها متفق نیستند.

شاگرد: میخواستم عرض کنم که قلب در مسائل فلسفی مطرح نشده است و تنها در عرفان آمده است.

استاد: مقصود شما ذوقیات بود یا نه؟؛ در کتب ذوقی، مفصل راجع به قلب مطلب دارند. در مراتبی دستهبندی میکنند؛ هفت تا، پنج تا. قلب را هم نام میبرند. در بعضی از تقسیمات، اصلاً اسمی از قلب نیست. در برخی از آنها هست. علی أیّ حال، در اینکه هفتمین آنها، اخفی است، مشترک هستند. خفی و اخفی. مقتبس از آیهی شریفه است: «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى». [2] با یک واسطه میگویند: سرّ و خفی و اخفی. اینها، اقتباسات ذوقی است. کلاسیک آنها همینی است که عرض کردم به برهان در میآید. بدن، تجرد برزخی که بعداً اضافه شده و در مشاء نبود و تجرد محض. روح است که مجرد است، مرتبهی خیال منفصل و برزخ برای واسطه است. تجرد میانه است و بدن که مادی محض است. این کلاسیک است. اما واقعاً از حیث استدلالات، بیش از این میتوان حرف زد.

---

[1]. شیخ صدوق، الخصال، ج 2، ص 404: «اللِّسَانُ وَالرُّوحُ وَالنَّفْسُ وَالْعَقْلُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالسِّرُّ وَالْقَلْبُ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَحْتَاجُ إِلَى الِاسْتِقَامَةِ فَأَمَّا اسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ فَصِدْقُ الْإِقْرَارِ وَاسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الِاسْتِغْفَارِ وَاسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الِاعْتِذَارِ وَاسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الِاعْتِبَارِ وَاسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الِافْتِخَارِ وَاسْتِقَامَةُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعِلَلِ الْأَسْرَارِ وَاسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْيَقِينِ وَمَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ فَذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَالثَّنَاءُ وَذِكْرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَالْعَنَاءُ وَذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ وَذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَالصَّفَاءُ وَذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَالْحَيَاءُ وَذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَالرِّضَا وَذِكْرُ السِّرِّ عَلَى رُؤْيَةِ اللِّقَاءِ- حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ رَفَعَهُ إِلَى بَعْضِ الصَّالِحِينَ».

[2]. طه، آیهی۷.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 سپتامبر 2024 11:59:46 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 فوریه 2025 15:49:05 توسط ... .